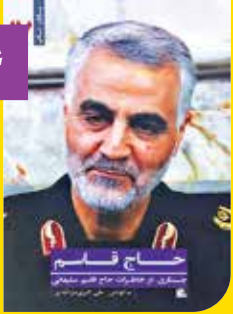


حاج قاسم

۴



- جستاری در خاطرات حاج قاسم سلیمانی
- به کوشش: علی اکبری مزداآبادی
- انتشارات یا زهرا
- ۱۶۸ صفحه
- ۳۲ هزار تومان

مجموعه‌ای از خاطرات حاج قاسم سلیمانی از دوران دفاع مقدس است که در قالب بخش‌های کوتاه با زبانی ساده و صمیمی نگاشته شده‌اند. در قسمت ابتدایی کتاب یک زندگی‌نامه خودنوشت از سردار سلیمانی وجود دارد که به بخشی از فعالیت‌هایش در دوران ابتدایی جنگ اشاره می‌کند.

متولد مارس

۵



- جستاری در خاطرات دوستان و هم‌زمان شهید حاج قاسم سلیمانی
- به کوشش: علی اکبری مزداآبادی
- انتشارات یا زهرا
- ۲۵ هزار تومان

«متولد مارس»، خاطرات دوستان، هم‌زمان و نزدیکان حاج قاسم سلیمانی است. این خاطرات از تحولات سوریه، عراق تا شهادت و هم‌چنین درباره خلق و خوی این شهید بزرگوار است که به صورت مصاحبه جمع‌آوری شده است. تفاوت کتاب «متولد مارس» با سایر کتاب‌هایی که درباره حاج قاسم نوشته شده، در دو نکته است: نکته اول این است که مطالب این کتاب جدید و معاصر در چند سال اخیر است. نکته دوم چیدمان تصاویر است که به صورت متنوع بوده و عکس‌ها در چهار رنگ در کادر چیده و طراحی شده است.

ذوالفقار

۶



- برش‌هایی از خاطرات شفاهی شهید حاج قاسم سلیمانی
- به کوشش: علی اکبری مزداآبادی
- انتشارات یا زهرا
- ۲۴۷ صفحه
- ۳۶ هزار تومان

«ذوالفقار» برش‌هایی از خاطرات شفاهی درباره حاج قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران به اهتمام علی اکبری مزداآبادی یکی از آثار جدید این انتشارات است. این کتاب در ۲۴۸ صفحه خاطراتی را برای اولین بار از دوران دفاع مقدس تا مجاهدت‌هایی را که در جبهه مقاومت سوریه و عراق شکل گرفته، بیان می‌کند. نویسنده کتاب هم‌چنین برای نخستین بار حدود ۱۰۰ صفحه از این کتاب را به انتشار تصاویر ناب و دیده‌نشده‌ای از سرلشکر سلیمانی اختصاص داده است.

خطاب به شهید احمد کاظمی که تا زمان شهادتش از این درد به خود می‌پیچید، گفت: «احمد! بیا این‌جا. من در این‌جا چیزی می‌بینم که اگر تو ببینی از این‌جا نخواهی رفت... در جزیره مجنون جنوبی به سنگر کوچکی رفتم که در آن‌جا شهید زین‌الدین، شهید باکری و شهید کاظمی بودند. آن روز برادر مهدی، حمید شده بود، پیکرش جا مانده بود. یک جوان رعناهی بود. من هیچ این‌را حس نکردم و هیچ اثری از غم در چهره مهدی ندیدم. وقتی می‌خواستند جنازه برادر او را بیاورند، نگذاشت و گفت: «اگر توانستید جنازه دیگران را بیاورید، جنازه برادر مرا هم بیاورید.» فرمانده گردان در دفترش این جمله را نوشته بود: «ای برادر عرب! که تو به دنبال من می‌گردی و من به دنبال تو. قسم به خدا اگر شهیدم کنی، شفاعت می‌کنم. من این جمله را برای آیت‌الله مشکینی (رضوان الله تعالی علیه) خواندم. از خود بی‌خود شد.

وقتی آن جوان به این مرد عارف مراجعه کرد و گفت ما بعضی وقت‌ها که نماز می‌خوانیم لباس‌مان خونی است، حکم این چیست؟ او بسیار متأثر شد و گفت: «به خدا حاضر تمام نمازهایم را بدهم و این دو رکعت نمازی را که تو به آن مشکوک هستی، از تو بگیرم.» جنگ ما یک گنج بود که بیت‌الله الحرام و طواف حجاج در مقابل آن کم است.»

اینار متحیرکننده

حاج قاسم در سخنرانی‌ای که دوم مهر ۱۳۹۵ در یادواره شهدای ملایر داشت به ایثار و فداکاری در حد اعلا خود در جنگ اشاره کرد و گفت: «چیزی که بر فضای جنگ اثرگذار شد، از حیث اخلاقی، ایثار و فداکاری، این جلوه‌های زیبا و ارزشمند و باورنکردنی و متحیرکننده به وجود آمد. این‌ها ساده نیست. کوله‌پشتی آرپی جی روی پشت آتش بگیرد و خرج‌های انفجاری در کوله‌پشتی‌ات منفجر بشوند و تو چفیه‌ات را طلب کنی و با چفیه‌ات دهانت را ببندی که داخل معبر فریاد زنی. این در حرف و در بیان ساده است اما در عمل بسیار سخت است. این اتفاق افتاد و من دیدم این‌را. در [عملیات] کربلا جوانی را دیدم که کوله‌پشتی آرپی جی‌اش آتش گرفت و این خرج انفجاری قابل خاموش کردن نبود و او برای این‌که صدایش درنیاید، چفیه‌اش را باز کرد و دهانش را بست و سوخت و شهید شد و دم برنیورد. این یک صحنه استثنایی بود. این صحنه قابل افتخار است.»

نجوا با معبود؛ از کاروان جامانده‌ام

حاج قاسم سلیمانی در وصیت‌نامه‌اش با خدای خود نجوا می‌کند و ملتسمانه می‌خواهد که هر چه زودتر به دوستان شهیدش بپیوندد. نجوایی که سرانجام نیمه‌شب ۱۳ دی ۱۳۹۸ محقق شد: «خداوند، ای عزیز! من سال‌ها است از کاروانی به‌جا مانده‌ام و پیوسته کسانی را به‌سوی آن روانه می‌کنم اما خود جامانده‌ام اما تو خود می‌دانی هرگز نتوانستم آن‌ها را از یاد ببرم. پیوسته یاد آن‌ها، نام آن‌ها، نه در ذهنم بلکه در قلبم و در چشمم، با اشک و آه یاد شدند. عزیز من! جسم من در حال غلیل شدن است. چگونه ممکن [است] کسی که چهل سال بر درت ایستاده است را نپذیری؟ خالق من، محبوب من، عشق من که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی؛ مرا در فراق خود بسوزان و بمیران. عزیزم! من از بی‌جاقراری و رسوای ماندگی، سر به بیابان‌ها گذارده‌ام؛ من به‌امیدی از این شهر به آن شهر و از این صحرا به آن صحرا در زمستان و تابستان می‌روم. کریم، حبیب، به‌کرم‌ت دل بسته‌ام، تو خود می‌دانی دوستت دارم. خوب می‌دانی جز تو را نمی‌خواهم. مرا به خودت متصل کن.»

بخش سوم شامل وصیت‌نامه الهی-سیاسی شهید عزیز است.

حاج قاسم چگونه شیفته شهید صدرزاده شد؟

نخستین سخنرانی حاج قاسم که در بخش اول آمده، سخنرانی‌ای است که در جمع رزمندگان فاطمیون داشته است. لشکر فاطمیون، نیرویی متشکل از شیعیان افغانستان است، که از گروه‌های مختلف مبارز افغانستانی شکل گرفته است. او در ابتدای این سخنرانی می‌گوید: «این خیلی مهم است که انسان وقتی می‌خواهد کاری را انجام بدهد و برایش بر جسته‌ترین، شایسته‌ترین و مهم‌ترین حاصل دنیایش را بگذارد، باید آن کار ارزش داشته باشد. اگر ارزش نداشته باشد و چیز پستی باشد، انسان برای یک چیز پست، بالاترین چیزش را نمی‌گذارد. برای بالاترین است که انسان بالاترین را می‌گذارد. بنابراین چون موضوع باید خیلی مهم باشد، شما قبول کرده‌اید جانبازی کنید، با جانتان بازی کنید در این راه؛ یعنی با سر و دست‌وپا و همه وجودتان جان‌بازی کنید. عده‌ای از برادران شما بارها مجروح شده‌اند اما میدان را ترک نمی‌کنند و عشق دارند.»

حاج قاسم در ادامه به ماجرای چگونگی حضور شهید مصطفی صدرزاده در سوریه اشاره می‌کند و می‌گوید: «این آقای سیدابراهیم شما که شهید شد، او را می‌شناختید؟ یک شب در دیرالعدس [منطقه‌ای در استان درعی سوریه] با حسین بادپا از پشت بی‌سیم صحبت می‌کرد... من در دیرالعدس شنیدم که صدای خیلی برجسته‌ای می‌آید. ابراهیم صدایش خیلی مردانه بود و مثل داش‌مشتی‌های تهرانی صدای مردانه‌ای داشت. من نمی‌شناختم سیدابراهیم کیست. از پشت بی‌سیم که حرف می‌زد، گفتم این جوان تهرانی کیست؟ از کجا به فاطمیون آمده و جا گرفته است؟ با حسین بادپا صحبت می‌کرد. صبح که بچه‌ها از دیرالعدس برگشتند، از حسین سوال کردم این سیدابراهیم کیست که با صدای کلفت و گنده صحبت می‌کرد؟ گفت این است. نشانم داد و دیدم یک جوان باریک و نحیف است. پرسیدم، سیدابراهیم این است؟ من فکر می‌کردم باید یک غول چهارشانه باشد. با یک قد بلند و هیکل درشت. یک جوان تو دل برویی بود که انسان لذت می‌برد که نگاهش کند. من واقعاً عاشقش بودم. این جوان، چون ما راه نمی‌دادم بیاید، رفت مشهد، در قالب فاطمیون و به اسم افغانی ثبت‌نام کرد و خودش را به ما رساند. زرنگ به این می‌گویند. زرنگ به ما و امثال ما و افراد دیگر نمی‌گویند. زرنگ کسی نیست که دنبال جمع کردن مال و گول زدن مردم باشد. باذکاوت کسی است که این فرصت‌ها را به این شکل به دست می‌آورد و بالاترین بهره را از آن می‌گیرد.»

فرماندهی در جنگ ما امامت بود نه هدایت

حاج قاسم سلیمانی ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۵ در سخنرانی‌ای که در کنگره هشت هزار شهید گیلان داشت، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های فرماندهان دفاع مقدس را امامت به جای هدایت می‌داند و می‌گوید: «یکی از ویژگی‌های جنگ و یکی از چیزهایی که به هر شهیدداده‌ای اطمینان خاطر می‌دهد، وجود فرماندهان شهید و قله‌های برجسته دفاع مقدس است. برای‌تان مثال می‌زنم. مهدی یک فرد عادی نبود. فرماندهی در جنگ ما امامت بود نه هدایت. «برو» نبود، بلکه «بیا» بود. فرق است میان این دو کلمه. آن‌ها در نوک بودند و فریادشان «بیا» بود، نه این‌که «برو». آن‌که می‌گوید «بیا»، او امامت می‌کند. فرماندهان ما بر صحنه جنگ امامت می‌کردند. مهدی در گودالی در کنار جاده‌العماره نشست. صدایش ضبط شده است که



وقتی آن جوان به این مرد عارف مراجعه کرد و گفت ما بعضی وقت‌ها که نماز می‌خوانیم لباس‌مان خونی است، حکم این چیست؟ او بسیار متأثر شد و گفت: «به خدا حاضر تمام نمازهایم را بدهم و این دو رکعت نمازی را که تو به آن مشکوک هستی، از تو بگیرم.» جنگ ما یک گنج بود که بیت‌الله الحرام و طواف حجاج در مقابل آن کم است.